

خیانت به سوسیالیسم

فرصت های پرکناری گورباچف از دست رفت!

ترجمه محمد علی عمویی

بحران و فروپاشی ۹۱-۱۹۸۹ (۲)

در ۱۹۸۹ اختلاف نظری که در کنگره نمایان شد. فشار برای مجاز بودن فراکسیون سازمان یافته در حزب شدت گرفت. استدلال «دموکرات ها» این بود که انتخابات چند نامزد در درون حزب بی معنا است مگر این که نامزدها بتوانند در اصل موضوع تفاوت داشته باشند. برخی از نمایندگان کمونیست در ارگان های قانونگذاری جدید آشکارا نظرات حزب را نادیده می گرفتند. به طور مثال، حزب کمونیست لیتوانی در مورد وحدت شوروی با گورباچف اختلاف داشت. این تحولات از بحث های درونی ح.ک.ا.ش. فرا تر رفت. واقعیت های انجام یافته شرایط بحث را فراتر از پرداختن به تفاوت های درون حزبی قرارداد. پس از اتخاذ تصمیم حزب مبنی بر مجاز بودن فراکسیون های سازمان یافته، تنها یک گام کوتاه به مجاز شناختن دیگر احزاب سیاسی مانده بود. چیزی نگذشت که تلقی به مراتب گستاخ ترازازه یافتن احزابی که مخالف سوسیالیسم و کشورشوروی بودند دزدانه به میان آمد. در اواخر ۱۹۸۹ گورباچف امکان یک نظام چند حزبی را رد کرد. همزمان با بازبینی ماده شش قانون اساسی در کمیته مرکزی، یک گردهمایی نیرومند نیم میلیونی «دموکرات ها»، با سخنرانی بوریس یلتسین، که خواهان حذف ماده شش بود، در مسکو برگزار شد. گورباچف در پلنوم کمیته مرکزی در مارس ۱۹۹۰، نظر خود را نقض کرد، ماده شش را کنار نهاد و راه را به روی احزاب قانونی جدید گشود.

بحران اعتماد ح.ک.ا.ش. را فرا گرفت. در ۱۹۸۹ رقم ۱۹ میلیونی اعضا از افزایش باز ماند، و در ۱۹۹۰ بیش از ۲۵۰/۰۰۰ نفر از شمار اعضا کاسته شد. بی عملی و رخوت صفوف حزب را فرا گرفت. نظرسنجی ها کاهش اعتبار، اقتدار، و حمایت عمومی را آشکار ساخت. در ۱۹۸۹ حزب کمونیست در نظر مردم بهای هم هویت شدن با سیاست های گورباچف را می پرداخت، سیاست هایی که بذر دشواری زندگی و بلاتکلیفی در افکار عمومی می کاشت. نه گورباچف، نه هیچ یک از رهبران برنامه روشنی برای پرداختن به این مشکلات یا تغییر سرنوشت حزب نداشتند.

ح.ک.ا.ش. همیشه از مبارزه ایدئولوژیک و تنوع اندیشه ها برخوردار بود، اما، به پیروی از لنین، از گرایش های سازمان یافته که اجرای سیاست را فلج کند، پرهیزی کرد. در چارچوب لنینیسم، انتخابات رقابتی و جدال انگیز در درون و بیرون ح.ک.ا.ش. ممکن بود. منعی برای کشورسوسیالیستی چند حزبی وجود نداشت، مشروط بر این که حزب طبقه کارگرنقش رهبری کننده داشته باشد، و احزاب دیگر قدرت دولتی طبقه کارگر و سوسیالیسم را بپذیرند، یعنی، ضد انقلاب نباشند. نظام چند حزبی در آلمان دموکراتیک، لهستان، ویتنام، چکوسواکی، بلغارستان، و کره شمالی وجود داشت. هیچ کشور سوسیالیستی نمی توانست قانونی بودن احزاب ضد کمونیستی را که هدفش وارونه کردن نتایج انقلاب بود، تحمل کند.

لحظه بسیار مهم دیگر در قوس نزولی ح.ک.ا.ش. در بیست و هشتمین کنگره، در میانه ۱۹۹۰ پیش آمد. در جریان رخدادهایی که به کنگره کشید، از م پاشیدگی سریع حزب ادامه یافت. حزب شروع به از دست دادن طبقه کارگر کرد. کارگران « ابراز نظر با پا » و ترک

حزب را آغاز کردند. به گفته گرایم ژیل، در کنفرانس حزبی شهرمسکو تنها ۷/۲ درصد نمایندگان از کارگران بودند. «از ناحیه صنعتی یاروسلاول حتی یک کارگردر هیئت نمایندگی به کنگره ملی فرستاده نشد.» کارگران، خشمگین از بدتر شدن شرایط، حیرت زده می پرسیدند، «چرا... آیا اصلاح اقتصادی با دگرگونی هایی آغاز شده است که کارگران را آزاد دهد؟» در اوایل ۱۹۹۰، ریزش اعضای حزب شتاب بیشتری گرفت. افراد عادی حزب با صدای بلند دل کندن از مارکسیسم-لنینیسم را به باد انتقاد گرفتند، آن ها که به ادعای عدم دفاع کارگران از نظام اهمیت می دهند همین نکته را نادیده گرفته اند. (موضوعی که در بخش ۷ و بخش پایانی کتاب با تفصیل بیشتری بحث شده است). گرایم ژیل نوشت که در روند کشیده شدن کار به کنگره بیست و هشتم «پارتی و فاداری به مارکسیسم-لنینیسم همراه با اتهام وارونه شدن آرمان حزب نوعی اعتراض مشترک و رهبری حزب در آن زمان بود.»

در نیمه نخست ۱۹۹۰ جناح های سازمان یافته ح.ک.ا.ش. شکل گرفتند. پلاتفرم دموکراتیک با تسلط کارگران یقه سفید و متخصص از تبدیل ح.ک.ا.ش. به یک حزب سوسیال دموکراتیک پارلمانی طرفداری می کرد. پلاتفرم مارکسیستی دروغین طرفدار اقتصاد بازار بود. نظرسنجی های درونی حزب در مه ۱۹۹۰ دلالت بر این داشت که بخش رشد یابنده ای از پایه و بدنه حزب بر آن است که رهبرانش فاسدند و باور ندارند که حکومت شوروی بتواند روند نزولی اقتصاد را متوقف کند. بیش از نیمی از کسانی که رای دادند دیگر حزب را همچون نیروی سیاسی رهبری کننده کشور نمی دیدند.

بیست و هشتمین کنگره ح.ک.ا.ش. که در ژوئیه ۱۹۹۰ برگزار شد، آخرین نبرد سخت و تن به تن بر سر سیاست های گورباچف در یک کنگره حزبی را به نمایش گذارد. با این همه، کنگره کاری در زمینه گند کردن حرکت رویزیونیستی دبیرکل صورت نداد. کنگره گام دیگری را به سوی از دست دادن سریع رسالت حزب و شالوده کارگری آن برداشت. رسانه های غیر کمونیست نمایندگی حزب را به دست گرفتند. بحث نه درباره «آیا اقتصاد بازار؟» بلکه «چه نوع اقتصاد بازار» مطرح شد. کنگره، دفتر سیاسی را به طور عمده بی اثر کرد. کنگره با تایید آزادی جدیدی برای سازمان های حزبی در جمهوری های متحد در زمینه بازبینی تصمیم های ح.ک.ا.ش. و کار بر اساس برنامه خودشان، به جدایی خواهی یاری داد. کنگره مارکسیسم-لنینیسم را همچون منبع هدایت ایدئولوژیک تنزل مقام داد و کمیته مرکزی را به جای ارگان رهبری معتبر و مقتدری که همواره چنین بود، یک شبه به صورت نمایندگان پارلمانی درآورد. این نشست اختیارات کمیته مرکزی را در ارتباط با دبیرکل کاهش داد. اکنون، بیش از کمیته مرکزی، کل کنگره بود که گورباچف را برگزید، و با این کار خلع ید یا اخراج در فواصل کنگره ها را، اگر نه غیر ممکن، بسیار دشوار تر کرد. حق تشکیل «پلاتفرم ها»، «سمینارها»، «کلوب ها» در ح.ک.ا.ش. به رسمیت شناخته شد، گرچه واژه «فراکسیون» عنوان نشد. این نکته برای مخالفان گورباچف صرفاً یک پیروزی کلامی بود. فراکسیون ها دیگر در حال تشکیل بودند. ضد رویزیونیست ها در کارزار حفظ سازمان حزبی در ارتش و تعهد لفظی درباره سانترالیسم دموکراتیک نیز برنده شدند.

در بیست و هشتمین کنگره لیگاجف نتوانست به عنوان قائم مقام دبیرکل انتخاب شود و از کار فعال و عمومی حزبی برکنار شد. یلتسین همچون دیگر «دموکرات ها» سرشناس چون شهردار لنینگراد آناتولی سوبچک، شهردار مسکو، گاوریل پوپف، و مورخ سابقا مارکسیست یوری آفاناسیف با تظاهر و خودنمایی حزب کمونیست را ترک گفت. پلاتفرم دموکراتیک از ح.ک.ا.ش. کناره گرفت، اما تنها پس از آن که ادعایی درباره دارایی های حزب را به میان کشید. در مجموع، پس از کنگره بیست و هشتم پیچیدگی سیاسی ح.ک.ا.ش. نه تنها به سبب پیروزی های گورباچف، بلکه به سبب خروج دسته جمعی کمونیست های شرافتمند نیز به

سوی موضع ضد سوسیالیستی بازهم بیشتری کشیده شد. ضد رویونیست ها ح.ک.ا.ش. را ترک گفتند و کوشش هایشان را وقف پیروزی درحزب کمونیست نوین فدراسیون روسیه (CPRF) کردند. در ۱۹۸۹، لیگ‌اچف به پایه گذاری اتحادیه دهقانی شوروی، و در ۱۹۹۰ به بنیان گذاری CPRF کمک کرد. دلیلی که لیگ‌اچف را همچنان درح.ک.ا.ش. نگه داشته بود این بود که او می خواست آخرین تلاش را برای بازگرداندن سمت گیری سیاست های حزب درکنگره بیست و هشتم به عمل آورد. لیگ‌اچف مدت ها پس از آن که گورباچف و یاکولف مقررات حزبی را متوقف کرده بودند همچنان آن را رعایت می کرد. در اواخر ۱۹۹۰، لیگ‌اچف طی نامه ای به گورباچف وفاداری خود به پرسترویکا را اعلام و در همان حال درخواست کرد نامه در دفترسیاسی و کمیته مرکزی جریان یابد و به پیشنهادش برای بر گذاری پلنوم کمیته مرکزی به منظور رسیدگی به بحران درون حزب و کشور توجه شود. گورباچف هرگز نسبت به جریان انداختن نامه اقدام نکرد.

پس ازکنگره بیست و هشتم، از نیمه ۱۹۹۰ تا اوت ۱۹۹۱، حزب از درون منفجرشد. تجزیه و تکه تکه شدن به فراکسیون ها شدت یافت. کاهش عضویت، به ویژه در میان کارگران بالا گرفت. وجوه دریافتی، فروش نشریات و دیگر منابع درآمد حزب به شدت پایین آمد. وضع مالی حزب تا آستانه ورشکستگی وخیم شد. زیان های مالی اجبارا کاهش امکانات اداری را به دنبال داشت، که خود موجب تضعیف نفوذ تشکیلات شد. در ارگان های جدید دولتی نمایندگان کمونیست افتراق و پراکندگی آشکاری به نمایش گذاردند. در این میان، «دموکرات ها» برای حذف اعضای ح.ک.ا.ش. از تمامی موسسات ونهادهای دولتی و اجتماعی فشار آوردند. پس از اوت ۱۹۹۱ و شکست «کودتای اوت» [که بعدا به آن می پردازیم] و اعلام حکومت نظامی بوسیله حکومت شوروی، موقعیت حزب به پایین ترین وضع نزول کرد. هیستری ضد حزب کمونیست در رسانه های شوروی و جهان ترکیب. حرکتی در جهت غیرقانونی کردن ح.ک.ا.ش. و مصادره دارایی های آن به جریان افتاد و توقف ناپذیریش به اثبات رسید. سرنوشت ح.ک.ا.ش. رقم خورد.

به موازات خروج اعضاء از حزب، ویرانی ارتش و نیز کاهش نفوذ حزب در ارتش نیز بروز کرد. در ۹۱-۱۹۸۹ گورباچف نفوذ و تاثیر حزب در ارتش شوروی را که در مقایسه با بخش های دیگر از پرورش ایدئولوژیک بالایی در زمینه مارکسیسم-لنینیسم برخوردار بود، مورد توجه قرار داد. او و دستیارانش در پی قطع تسلط حزب بر ارتش همچون بخشی از قطع نفوذش بر کل نظام سیاسی بودند. نخستین گام در جهت غیرحزبی کردن ارتش تغییر دکترین نظامی شوروی بود، یعنی رها ساختن این اندیشه که بازدارندگی به توازن تسلیحاتی ایالات متحده و شوروی وابسته است و این که اتحاد شوروی باید به متحدان پیمان ورشو و دیگر کشورهای سوسیالیستی برادر کمک کند. خلع سلاح یک جانبه شوروی روحیه و شرایط نظامی را فرسود و فاسد کرد. از هم پاشیدگی و اگرایی نظامی از سه جریان دیگر ناشی شد: کاهش اجبار به دستور گورباچف، پوشش خصمانه رسانه ها درباره شرایط ارتش، و مقاومت در برابر خدمت نظام اجباری. در ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ افسران ارتش به تعداد زیادی شروع به ترک ارتش کردند. در فاصله ۹۱-۱۹۸۹ نیروهای مسلح شوروی از ۵/۳ میلیون نفر به زیر ۴ میلیون نفر تحلیل رفت. مرخص شدگان اغلب بدون این که شغل و مسکنی در انتظارشان باشد به ولایت بازمی گشتند. در این میان، گورباچف با طرح حذف اداره سیاسی ارتش، ارگانی که ح.ک.ا.ش. از آن طریق خود را در نیروهای مسلح سازمان می داد، به میدان آمد. گرچه لیگ‌اچف و متحدانش توانستند کنگره بیست و هشتم را از این کار بازدارند، از هم پاشیدگی تاثیر و نفوذ حزب همچنان پیش می رفت.

این کم دلی وضعف رهبران ح.ک.ا.ش. را که در برابر گورباچف مقاومت می کردند، توسعه نیافتگی مهارت سیاسی آن ها را، توهم های آشکارشان، و تکرار ریزش و رای دادن به سیاست هایی را که باور نداشتند، چه چیزی توضیح می دهد؟ مدتی طولانی مخالفان گورباچف برای برکناری او از رای کافی برخوردار بودند، اما اقدام نکردند. دفتر سیاسی حتی استعفای او را رد کرد. چرنیایف، وفادار به گورباچف، با منعکس کردن یک نشست طوفانی، خشمگینانه نوشت، «فکر می کردید آن کار (تقاضای استعفای گورباچف) یک حق السکوت بود؟ یک بازی بود؟» و با ذکر این مطلب که مخالفان گورباچف در دفتر سیاسی و کمیته مرکزی اکثریت بزرگی بودند پس از اشاره به آن واقعیت، با طعنه آن ها را سرزنش کرد: «فروپاشی تنها پس از آن آغاز شد؛ شما می توانستید «نظم را بازگردانید!» اما نه! شما نه جرات داشتند نه هیچ فکر تبدیلی»

جناح رویونیست بهتر از مخالفانش هدایت می شد. بدین ترتیب تصادف نیز در فروپاشی شوروی نقش بازی کرد. پس از اجرای درگیری نینا آندریوا در دفتر سیاسی، که با سقوط لیگافچ پایان گرفت، رابطه متقابل نیروها به نحوی تند و پیوسته به زیان مخالفان گورباچف تغییر کرد. تجدید نظر طلبان ابتکار عمل را به دست گرفتند و پایگاه حزبی مخالفانشان را تکه تکه و متلاشی کردند. لیگافچ از تعرض یا رقابت برای رهبری پرهیز کرد. او با تندروی های گورباچف مخالفت کرد اما به گفته استقن کوهن، برخی فرضیه های او، به طور مثال، اعتقاد به امتیاز دادن به بازسازی محدود را پذیرفت. لیگافچ تا زمان تنزل مقام اش، تنها می کوشید رقابت با یاکولف را در گوش گورباچف بخواند. او یاکولف را همچون موسفید عالی رتبه رویونیسم می دید، و توصیه های تمام عیاری به گورباچف می کرد. تنها پس از آن که خیلی دیر شده بود لیگافچ مبارزه منسجم و پایداری را به ضد گورباچف ابتکار کرد، و آن زمان دیگر از رهبری فوقانی ح.ک.ا.ش. بیرون بود.

یک اپوزیسیون سازمان یافته و مصمم ممکن بود گورباچف را برکنار کند، همان گونه که خروشچف را کنار گذارد. حتی تا مه ۱۹۹۰، ۷۰ درصد از کمیته مرکزی به ضد گورباچف بودند. پس، چرا لیگافچ در آخرین کارزارش به ضد رویونیسم درکنگره بیست و هشتم شکست خورد؟ چرا هیچ کمونیست سرشناس دیگری سر بر نیآورد تا نبرد به ضد گورباچف در درون حزب را رهبری کند؟ چرا ظرفیت رهبری ح.ک.ا.ش. از دهه ۱۹۶۰ به بعد این گونه چشمگیر کاهش یافته بود؟ چرا ح.ک.ا.ش. قادر نبود در ۹۱-۱۹۸۷ برگورباچف فایق آید، حال آن که در ۱۹۶۴ بر خروشچف فایق آمده بود؟

پاسخ به این پرسش ها در همان مکانی قرار دارد که توضیح خود فروپاشی، در اقتصاد و مسایل سیاسی. دعوای دفتر سیاسی نبرد اندیشه ها نبود، عرصه ای که استدلال ها بر اساس شایستگی و قابلیت شان پیروزی می شوند. منافع و نیروهای پشت صحنه تعیین کننده قدرت دوطرف مخالف بود. نیروهای قدرتمند سیاسی، ایدئولوژیکی و اقتصادی فرش را از زیر پای لیگافچ و حامیانش بیرون می کشیدند. از همه مهمتر، در اواخر ۱۹۸۰، برخلاف دهه ۱۹۶۰، اقتصاد ثانوی اتحاد شوروی به مراتب بزرگتر، هجوم های فاسد کننده به درون نظم اجتماعی ژرف تر، و رسوخ آن به بخش های بالایی ح.ک.ا.ش. آشکارتر و رسواتر بود. لیگافچ به روشنی می دید که گورباچف با تشویق اقتصاد ثانوی و بنگاه های خصوصی به وسیله اصلاحات اقتصادی، فساد را در حزب هم بیشتر می کند. او می گفت: «ناگهان به فاصله یک یا دو سال نیروهای مطلقا فاسدتر و حتی سهمگین تری سر بر آوردند که آغاز سالمی را که در آوریل ۱۹۸۵ در حزب ایجاد شده بود خاموش و خفه کردند.»

شواهدی وجود دارد که گورباچف در مواردی با مدارا فساد را از بالاترین سطوح حزب تا پایین تشویق می کرد. والرئ بولدینو، که زمانی رئیس ستاد گورباچف بود، اعتراف کرده است که ح.ک.ا.ش. در سراسرتاریخ خود با مبارزه درونی آشنا بود- مبارزه به ضد اپورتونیست ها، انحراف ها، گروه های نفاق افکن، منشویک ها، تروتسکیست ها و دیگران. و سپس نتیجه گیری می کند که، با آمدن گورباچف، برای نخستین بار ح.ک.ا.ش. گرفتار معضل فساد در بالا و پایین شد، او دخالت دبیرکمیته های حزبی بخش ها و نواحی، و نیز دخالت اعضای کمیته مرکزی را در طرح های غیرقانونی متذکر می شود. به گفته بولدین، حزب «هرگز» تا این اندازه آلوده به فساد و حرص مال اندوزی «در مقام های عالی» نبوده است. این وضع توانمندی حزب را در دفاع از خود ضعیف کرد. بولدین وضع را با این واژه ها بیان می کند: «ویروس خیانت و نادرستی به طور خطرناکی به نظام مصون و مقاوم حزب آسیب رساند و ثبات آن را درهم شکست.»

رشد بنگاههای خصوصی قانونی و غیرقانونی و درگیری آن ها با حزب، کار آیی و اخلاقیات کارکنان شریف حزبی را در تمام سطوح از میان برد. آن ها اغلب مقامات حزبی و بوروکراسی دولتی را می دیدند که مصون از مجازات، سرگرم غارت دارایی های دولتی بودند. در این میان رسانه های مستقل که بوسیله ضد کمونیست ها اداره می شدند دست اندرکار بازتولید افکار عمومی، باورها و انتظارات بودند. حزب به عنوان مرکز قدرت در حال محو شدن بود. جریاناتی این گونه موازنه نیروها در ح.ک.ا.ش. را تغییر داد. در ۱۹۶۴ چنین شرایطی وجود نداشت.

در عین حال به سبب آشفتگی سیاسی بی سابقه و ضد انقلابی که به وسیله دبیر کل ح.ک.ا.ش. رهبری می شد، بسیج عمومی از بدنه حزب و کارگران معمولی بی اندازه مشکل آفرین بود. کمونیست های عضو حزب فاقد نیروی جنبش نبودند اما عادت داشتند در پاسخ به ابتکارات حزب وارد عمل شوند نه به اقدامی ابتکاری به ضد رهبر حزب. افزون بر این، کارگران ساده و معمولی به طور دم افزونی درگیر با تورم، کمبودها، و بیکاری بودند. در میانه ۱۹۹۱ اقتصاد در حالت رکود بسر می برد. میلیون ها کارگر به وسیله اعتصاب از شاخص های زندگی شان دفاع می کردند، اما ضعیف کردن ح.ک.ا.ش. کارزار درونی حزب را دشواری ساخت. بی سازمانی، سردرگمی، و بی اختیاری خود حزب امکان مقاومت اعضای عادی را محدود می کرد. به رغم تمامی این عوامل، کارگران شوروی در مارس ۱۹۹۱ با اکثریت عظیمی به حفظ ا.ج.ش.س. رای دادند. اعتراض توده کارگران، که درگیر زندگی روزانه بودند، به طور معمول از مبارزات اقتصادی فراتر نمی رفت و اغلب یا بد هدایت می شد یا اساسا هدایتی در کار نبود. با این همه، مخالفت با تجدید نظرطلبان در بین اعضای ساده ح.ک.ا.ش. همچنان محکم و اساسی باقی ماند و تنها با کنگره بیست و هشتم در ژوئیه ۱۹۹۰ پایان گرفت. دلیل دیگر شکست شوروی ثروت خصوصی تازه ای که در اقتصاد ثانوی کسب شده بود، به صندوق مبارزاتی سیاستمداران نوپدید طرفدار سرمایه داری جاری شد. استقن هندلمن تاریخدان نوشت: «وری (دزدها) می دانستند که محافظه کاران کرملین [یعنی کمونیست های ارتدکس] مشتاق کوتاه کردن دست آزادسازی اقتصادی ای بودند که تا آن زمان چنان سود های عظیمی در بازار سیاه ایجاد کرده بود.» وی افزود، «گاوریل پوپوف، که انتخابات شهرداری مسکو را در همان پیکار انتخاباتی برد و یلتسین را به کاخ سفید مسکو رساند، پذیرفته است که اصلاح طلبان از پشتیبانی کاسبکاران سایه ای که اغلب با زیرزمینیان مربوط اند برخوردار بودند. تاثیر پول در امور سیاسی- که سابقه ای در تاریخ شوروی نداشت- عناصر ضد سوسیالیست را تقویت کرد و کمونیست های اصیل را ضعیف ساخت.»

سیاست های رسانه ای غیرعادی گورباچف به او، و بعد ها به نیروهای آشکار طرفدار سرمایه داری، امتیاز قاطعی داد که پیش از آن کمونیست های معتبر از آن برخوردار بودند. انتصاب یاکولف در رسانه ها اصطلاحات و شرایط بحث سیاسی را به وصفی درآورد که از آزاد سازی ملایم عصر خروشچف به مراتب فراتر رفت. پس از تولد کنگره نمایندگان خلق در ۱۹۸۹، روشنفکران ضد ح.ک.ا.ش. و متحدان رسانه ای آن ها هجومی را به ضد پشتیبانان فعال سوسیالیسم درپیش گرفتند. به این ترتیب، اوضاع و احوال مناسب ایدئولوژیک و سیاسی در اطراف گورباچف بسیار متفاوت تر از فضای اطراف خروشچف در بیست و پنج سال پیش بود.

عوامل ذهنی و فردی نقش واقعی، اما تبعی ایفا کردند. **خصلت های رهبری** واقعا موضوعیت داشت. چنانچه لیگاجف و حامیانش برخوردار از خصلت های رهبری درخشان می بودند، و رویونیست ها فاقد آن، صرف نظرا از شرایط عینی، **ممکن بود** اوضاع به صورت دیگری درمی آمد. در این کار زار گورباچف، حتی زمانی که اکثریت نداشت، همواره از زمینه مناسبی برخوردار بود. مخالف اصلی او - لیگاجف - شاید به اعتباری «آن لیگاجف احساساتی و اصولی» نبوده است، اما لیگاجف به طور مشخص با اصول کمونیستی سانترالیسم دموکراتیک، فروتنی و وفاداری پرورش یافته بود، و این اصول توانمندی او را برای قرار گرفتن در راس یک اپوزیسیون فعال محدود می کرد. اگرچه لیگاجف از احترام بسیار و خصوصیات رهبری بحث ناپذیری برخوردار بود، به مدتی طولانی تلاش خود را برای تعدیل سیاست های گورباچف و مقابله با فشار راست به بحث و استدلال محدود کرد. با همان تصمیم جمعی، سازمان، و برنامه ریزی که خروشچف برای بازداشت برپا، و برژنف برای برکناری خروشچف بکاربرد، لیگاجف احتمالا می توانست موضوع نینا آندریوا را به سود خود بگرداند و گورباچف را از دبیرکلی برکنار کند. کوتاهی لیگاجف در اقدام، جز در دفاع از خود، به هر حال، متحدانش را، که هیچ اعتبار و حیثیت او را نداشتند، از جنبش بازداشت گورباچف و یاکولف در چنین فضایی لیگاجف را ناچار کردند انتقاد و خرده گیری ها را کم کند و متحدان او در رهبری و رسانه ها را برای پوشش به تکاپو وا داشتند.